

مجموعه چند سخنرانی در  
دانشگاه تهران

بمناسبت روز شریعتی

( ۲۶ اردیبهشت )

مجاهد نستوه آیت‌الله سید محمود طالقانی  
استاد شریعتی  
یکی از اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران  
دکتر سامی  
برادر طاهر احمدزاده  
خانم شریعت رضوی  
احسان شریعتی

## مقدمه

### " بنام خداوند مستضعفین " (۱)

والذين هاجروا في سبيل الله ثم قتلوا و ما تولى زقنهم الله رزقا " حسنا " ( سوره حج - آيه ۵۸ )

کسانی که در راه خدا هجرت نمودند و در این مسیر گشته شدند و یا گرفتار مرگ گشتند ، خداوند بارانهای رحمت را بر آنان روزی می‌گند . کتاب حاضر مجموعه سخنرانی‌هایی است که در مراسم روز ۲۶ اردیبهشت ( روز شریعتی ) در زمین چمن دانشگاه تهران ایجاد شد و این مراسم به احاطه تجلیل از مبارزات دلیرانه متفکر اسلامی شهید دکتر علی شریعتی از سوی کمیته برگزار گنده آن و خاندان شریعتی برپا گشته بود .

بزرگداشت خاطره دکتر شریعتی و یادآوری نقش موثر او در بالادردن سطح آگاهی مذهبی - سیاسی اقشار مسلمان جامعه بویژه جوانان آگاه ، و نیز قاطعیت و سرسختی او در مقابل دیکتاتوری سابق که سرانجام شدیدترین کینه‌ها و خشم ضد انقلابی دشمن را نسبت بودی برانگیخت ، الهم بخش همه پیکار جویان دلیر و مسلمانی است که سرسختانه بر علیه امپریالیسم و ارتقای مبارزه می‌گنند و در این راه از هیچ گوشش رو فداکاری دریغ نمی‌نمایند . این گرامیداشت در شرایط گنونی ما بخصوص از آن جهت حائز اهمیت است که شهید شریعتی در میان روشنفکران مذهبی در زمرة محدود کسانی

بود که به منظور احیاء اسلام راستین و زدودن آثار شرک و تحریفات آن دست بکار شد و در این راه گام‌های مؤثری برداشت و منشاء خدماتی ارزشمند گشت.

او با تحمل تمامی رنج‌های راهش، از تعقیب و تهدیدهای مستقیم سازمان امنیت گرفته تا انواع برچسب‌ها و تهمت‌های ناجوانمردانه‌ای که مرتجعین در زیر نقاب اسلام بر علیه او میزدند توانست با صبر و شکیبائی توحیدی و بدون آنکه ذره‌ای یأس و دلتگی بخویش راه دهد، راه‌خود را همچنان آدامه دهد.

باشد که ما نیز با تکیه بر این میراث افتخار آمیز و نیز با الهام از دستاوردهای خونباری که بهترین و آگاه ترین جوانان مومن و پاک‌باخته این مرز و بوم در مسیر عیان ساختن چهرهٔ انقلابی توحید فراهم ساختند، این راه پر ارج را هر چه هموارتر و آشکارتر سازیم و چهرهٔ ایدئولوژی اصیل اسلامی را از میان انواع تصاویر مخدوش و تحریف شده‌ای که از اسلام ساخته می‌شوند روشن تر سازیم. تصاویر نادرستی‌گاه‌جز در شکل و ظاهر هیچگونه مشابهت ماهری با اسلام راستین ندارند و نتیجتاً "باعت انصراف افکار عمومی تمام جهان از این ایدئولوژی که اینک به مشاهدهٔ اولین تجربهٔ آن پرداخته‌اند، می‌گردد.

این سخنرانی‌ماکه متأسفانه از تلویزیون جمهوری اسلامی پخش نشد هریک حاوی نکات ارزشمندی است در جهت معرفی چهرهٔ اسلامی و مترقبی شهید دکتر علی شریعتی و ما آنها را عیناً "از نوار پیاده گرده و پس از تصحیح به چاپ رساندیم.

بامید آنکه انتشار این مجموعه بتواند گاهی در جهت معرفی درست افکار و اندیشه‌های اسلامی دکتر شریعتی و مشخص نمودن چهرهٔ واقعی آن شهید باشد.

در خاتمه لازم است که از همکاری همه جانبیه انجمن دانشجویان مسلمان دانشگاه تهران در برگزاری این مراسم سپاسگزاری نمائیم.

کمیته برگزار کنندهٔ مراسم روز شریعتی

بسم الله الرحمن الرحيم

ان الله لا يغير و ما بقوم حتى يغير واما بانفسهم واذا اراد الله

بقوم سوءاً فاما مردله و مالهم من دو به من وال .

### سخنرانی - آقای طالقانی

امروز مصادف است با روز هجرت خاطره انگیز فرزند مجاهد و  
متفسر اسلامی ما مرحوم دکتر شریعتی است بیش از این ، مفصل تر از این ،  
بلیغ تر از این رساتر از این در کتابهایش تبیین شده ، مامطلب تازه‌ای  
در باره این شخصیت مجاهد مهاجر و شهیدمان نداریم آیه ای که تلاوت  
کردند منش و روش و راه دکتر شریعتی چه اثری در جامعه ما در نسل جوان  
گذاشته است بیان میکند .

نمیتوانم بگویم . وقت هم کوتاه ، وضع حال و مزاجم نارساست .

آیه ای که تلاوت کردم، منش و روش و طریق و راه دکتر شریعتی را  
چه از جهت شخصی، چه اثری که در جامعه، بخصوص در نسل جوان ما  
گذارده است بیان میکند، نمونه‌ای است. شخصیت و اصالت دکتر شریعتی  
از همین آیه مشخص است. پس چه بهتر در این مرکز تحقیق و علم و سنگر  
مبارزه، فکری و اجتماعی ما، دانشگاه ما، بپردازیم به تبیین این آیه، تا  
آنجا که فرصت و حال اجازه میدهد. ان الله لا يغير و ما بقوما" . . . خداوند  
تغییر نمی‌دهد، دگرگون نمیکند، آنچه به قومی به مردمی وارد شده، و به  
مردمی و وضع مردمی ایجاد کرده، مگر آنکه، تغییر بدنه آنچه را که به  
نفسیات و اخلاق و روحیات اینهاست، این آیه فشرده با تعبیرات بسیار  
بلیغ و کوتاه‌یکی از مسائل بزرگ یا همه مسائل بزرگ اجتماعی را در بردارد،  
جمله ماقوم با تعبیر "ما" که برای ابهام است و یا برای امثال و قوم که  
امت و ملت (و تکرار آیه) خداوند تغییر نمیدهد آنچه را که تقوی امثال  
یابد ترکیب باید ضمیمه شده مگر آنکه خود آنچه را که دارند تغییر دهند  
ان الله يغیر و ما بانفسهم این دید اسلام است در تحولات، تغییرات حرکت  
صعودی، حرکت نزولی، انحطاط‌ها، ترقی‌ها، عبودیت‌ها، کمال‌ها،  
بردگی‌ها، آزادی‌ها، هر چه ما کتاب بخوانیم، تجربه کنیم، بیاندیشیم  
احوال ملل و ام گذشته و حال را در بوته تجربه و در مظهر و منظر مطالعه  
خود قرار بدهیم، مطلب بیش از این نیست که تغییرات، تحولات چه بطرف  
آزادی و کمال و استقامت و سرفرازی و بهروزی و بهشت برین چه بطرف  
سقوط و انحطاط دوزخ از این اصل یا بقول شما جوانهای که با فرمول عادت

کرده‌اید، از این فرمول خارج نیست. زیربنای اجتماع بشر، حرکت بشر، تحولات انسان، انسان است مسئله‌ای است بدیهی جز برای کسانی که چشم خود را بهم بگذارند و با ذهن سرو کار داشته باشند.

همه‌این مطلب که بخوبی درک می‌کنند که منشاء همه، مسائل خود انسان است. شرائط اجتماع، مسائل توارشی، مسائل اقتصادی همه، اینها شرائط است نه زیر بنا و اصل، یا باصطلاح علمی علت تامه همین شرائط است و علت آخر و آخرين علت که مکمل شرائط و مرحله، اثر و پدید آمدن معلول خود انسان است. انسان با آنچه که با خود دارد، از افکار، نظریات، دید علمی، دید سیاسی و اخلاقیات مجموع اینها "ما با نفسهم" است که ان الله لا يغير ما بقوم حتى تعيير وما بانفسهم. انسانی که بالغطره جویای کمال است و آزادی، انسانی که به حسب فطرت خدا جوست کمال جوست انسانی که بحسب فطرت نفسی دارد که پیوسته مانند نفس مواد ناشایست را از خود رد می‌کند و بیرون میریزد و هوای خالص را جذب می‌کند. و نفس و مسویها فالهمها نجورها تقوی‌ها قد افلح من زگیها - چنین انسانی بعد از آنکه در میان مجتمعی، جامعه‌ای، نظام، اجتماعی واقع شد، آثار مجتمع، تعلیمات، تبلیغات، فرهنگ، اخلاقی که در اجتماع از یکدیگر منفعله یا نسبت به یکدیگر فعالند همه، اینها این انسان را شکل میدهند. انسانی که هیچ سبقه‌ای ندارد جز سبقه الهی، جز سبقه فطرت، جز سبقه حق پرستی و خداخواهی. این انسانی که این چنین شکل می‌گیرد، بعلاوه مسئله قدرت اختیار انسان که ممیز انسان است از همه موجودات دیگر.

و این امانتی است خدائی که در ضمیر انسان بود یعنی گذارده شده، یعنی اختیار و خیر و شر واردۀ عمل بطرف حسن یا غبن از مجموع فرد فرد انسانهای که در یک مجتمعی شکل میگیرد. امتی تشکیل میشود. یا باصطلاح قرآن قومی آن اللہ لا یغیر ما بقوم و این امت است که میتواند سرنوشت خود را با داشتن اختیار و اراده تعیین کند. و راه و روشی را که دارد پیش بگیرد.

اگر در مجتمع ناسالم، مجتمع ظلم و فساد فرهنگ منحط و منحرف قرار گرفت و خود را رها کرد در جریان و چنین حرکتی و چنین بستری خود بخود بطرف سقوط، بطرف بردگی و بندگی، خود فروشی و استعدادهای خود را نابود کردن و فانی کردن پیش میرود و بعکس باصل بنا براین باز نکته دیگری که در این آیه هست که مسئله بحث انگیزی است بین همه محققین قدیم و جدید شرق و غرب مسئله اختیار است که انسان تا چه حد مختار است آیا مختار است یا مجبور است در این آیه ملاحظه میکنید که یک قسمت راجع است به مشیت و اراده خدا با همان سننی که در جهان قرار داد. که جمله اول فاعل فعل خداست "ان اللہ لا یغیر ما بقوم و در جمله دوم حتی یعنی تا آنقدر تغییر نمی‌دهد و انسان در مسیری که خود و اجتماع او را ساخته می‌ماند یا در ضلالت و گمراهی پیش میرود تا آن حدی که، یغییر و اما بانفهم اینجا فاعل انسانها، اقوامند مگر تا آن حدی که خودشان خود را تغییر بدھند پس ملاحظه می‌کنید (و فاعل دو نسبت با هم در یک مسیو کلی اراده، فائقه الهی که در سن عالم و در جریان زندگی است و مگر قدرت اراده و تغییری که در خود انسان است و این نظر قرآن است که هم

جهراست بیک معنی وهم اختیار نه جبرا است و نه اختیار هماهنگی با اراده، خداهم به همان سمعت او را پیش میبرد بحثی است مفصل نه موقعیتی است و نه جای این بحث اینجاست ان الله لا یغیر ما بقوم حتى یغیر واما بانفسهم، فلسفه، انقلابهای دنیا، انقلابهای انبیاء، منشاء و منبع این انقلابات از انسان است. انبیاء آگاهی دهنده اند، نبی یعنی شخص آگاه که خود آگاه است و دیگران را آگاه میکند انبیاء از ساختن. انسان شروع میکند انسانی که چشم و گوش بسته تسلیم محیط است وقتی که آگاه شد چشم باز کرد و نخست به خود متوجه شد و خود را تغییر داد میتواند محیط و اجتماع و مسیر را تغییر دهد. و کار همه انبیاء همین بوده تغییر انسانها یعنی تبعه انسانها برای تغییر خود و برای هوشیاری و آگاهی، تا نخست در خود بیاندیشند و خود را متحول کنند و سپس جوامع یا جامعه را همانطوری که گفتم هر چه بخواهیم تأمل کنیم، تفکر کنیم، بررسی کنیم، ریشه حوادث اجتماعی و تغییرات و تحولات و انقلابها را بررسی کنیم از این یک جمله، قرآن نمی توانیم خارج بدانیم، همین جمله حاوی همه مسائل اجتماعی است. همین انقلاب خودمان را در نظر میگیریم. ملتی که سالها، قرنها، تسلیم یک نظامی بوده است و اخلاق و روش و منش و روحیات و دید فکری خودش را در همین مسیر میدیده، در نظام سلطنتی و شاهنشاهی تا چندین سال پیش اکثریت مردم جز عده "محدود و معدود" این نظام را یک نظام ثابت و بلکه کاهی صیغه، دین هم به او میدادند و میگفتند "السلطان ظل الله فی الارض" و هر چه ظل الشیطان بود به ظل الله منسوب میکردند و اراده، او اراده "حاکم

بود، تعلیمات او، روش کار او، نمونه بود حتی چگونگی سخن گفتن سلاطین و اعمال آنها برای اکثریت از مردم یک الگوئی بود که دین و اخلاق و همه چیز را مردم منطبق با او میکردند. این مردمی بودند محکوم و غیر متغیر و خداوند هم سالها در سرنوشت‌شان تغییری نداد سپس می‌بینیم در دنیا دنیائی و تحولاتی و مسائلی در دنیا مطرح شد.

و بتدریج مکتبهایی بوجود می‌آید و دیده‌هایی باز می‌شود یک مسائل جدیدی در دنیا مطرح شدو این افکار و عقاید در همهٔ ملل تاثیر داشت و ما هم در بین دیگر ملل ولی سرگردان بین مکتبهای شرق و غرب گاهی بطرف یمین، گاهی بطرف شمال و نتیجتاً "اینکه حرکت به خواست رژیم حاکم بود. در این میان بود که شخصیت‌هایی توانستند اسلام را که دین الهی و دین‌همین مردم و همین ملت و ملتهای خاور میانه است، آنطوریکه بود بشناسند و در میان گمراهی‌های چپ و راست، راه مستقیم را بیابد.

مرحوم دکتر شریعتی خود نمونه‌ای بود، هم از جهت شخصیت و هم از جهت کار و فکر و نوشتمن و گفتن در همین تغییر از زمان جوانی و دوره‌های دبیرستانی مرحوم دکتر شریعتی از دور و نزدیک آشنایی کم و بیش با او داشتم، او هم در همین اجتماع بود، در میان همین مردم بود، در زیرسایه شوم همین رژیم بود، ولی این امتیاز را داشت که نخست به تغییر خود پرداخت و در همه مسائل شک کرد و در همهٔ مسائل تردید کرد، در نظام اجتماعی و در مکتبهایی که وارد می‌شد در کشور وارد می‌شد، در کشور ما و طرفداران و نشریاتی برای خود داشت.

در وضع نظام دینی، در معتقدات دینی از همه چیز شک کرد شک اولین مرحلهٔ تغییر است. انسانی که شک نکند به یقین نمی‌رسد. یا مبتلا به یک سری عقاید و آراء سنتی و تقلیدی تا آخر عمر و یالی تفاوتی در تمام عمر مبتلا است.

کسی آمد خدمت حضرت صادق سلام الله علیہ، عرض کرد یا بن‌الرسول الله، هلکت، من سقوط کردم هلاک شدم امام فرمود برای چی؟ هلاک شدی، حالا اگر چنین آدمی می‌آمد پیش امثال ما دستور میدادیم کاسه و کوزه اش را از دربیرون بربیزند، گفت یا بن رسول الله من در وجود خدا شک کردم، امام بجای اینکه تکفیرش کند، برآند، این روش و منش بزرگان ما بود، فرمود: نه، هلاک نشدی، الله اکبر هذا هو اول اليقین، این اول حرکت یقینی توست، آن خدابی که تو می‌شناختی یک خدای تخیلی بود، ذهن تو ساخته بود، بتی بود که اسم شر اخدا گذاشتی، معلول فکر تو بود و متأثر از ذهنیات توبودن‌هکمال مطلق و خدای زمین و آسمان و خدای حکیم و علیم و قادر و مطلق و ارادهٔ مطلق. آنها که در خدا شک می‌کنند و دچار تردید دینی می‌شوند و دنبال مکتب‌های دیگر می‌روند، آن خدائی را ترک می‌کنند که محصول و معلول ذهن آنهاست که مافوق ذهن، ذهن محدود انسانها، امام فرمود: این شک تو بزرگترین مسئله است، برای اینکه آن خدائی که بت ذهنی تو بود و ساخته بودی و آلت دست تو بود، او را به هر طرف می‌گرداندی و محکوم ارادهٔ تو بود او را شک کردی، لا الله، وحالا باید در این شکنمانی پیش بری و در اینجاست که یک عده‌ای از جوانهای

ما شک می‌گند ولی دنیال تحقیق نیستند و همانجایی مانند، آنکه خدای تخیلی دارد، عمری به همان خدابی که میخواهد، وسیله زندگی و شفای بیماری‌های خود و وسیله علاج و جای دکتر و طبیب و کار و عمل و کوشش و همه‌چیز او را بر گند، آن خدابی که تخیلی است آن همان بستی است که در ذهن او ساخته شده است . آن کسی که شک می‌گند و در شک می‌ماند یک انسانی است که دچار ضعف فکری است و قدرت فکری ندارد که از این شک نجات یابد . این اولین حرکت فکری است در انسان که شک بگند و در بی شک دنیال تحقیق برود ، حتی به یقین برسد و خصوصیت مرحوم دکتر شریعتی از آغاز جوانی و دوره<sup>۱</sup> دبیرستانی همین روح شکاکی بود . در همه چیز شک کرد ، در دینش هم شک کرد ، در دینی که در بین مردم معمول است در اسلامی که مسخر شده است و دست بدست و حرفه به حرفه و صنف اسلام را وسیله صنف و حرفه و دکان و زندگی و مرید قرار داده اند . البته در این گیرد ، یک جوان هوشمند تحصیل کرده باید شک بگند ولی در شک نماند .

دنیال تحقیق رفت کتاب خواند ، تفکر کرد ، اندیشمند ، هجرت کرد با مردم دنیا و مکتب های مختلف آشنا شد ، پتدریج آفاق ذهنش باز شد و آنچه که باید بداند از یک اسلام متحرک انقلابی دریافت و بکشور خود بازگشت . این تغییر و تحول روحی بود که در اکثر جوانهای ما هست ، ولی همه دکتر شریعتی نیستند که با تحقیق از شک و تردید بیرون بیایند . مهمترین اثر او این بود که در دوره<sup>۲</sup> اختناق در دوره فشار ، در دوره ایکه "اسلام زنده" گفتنش از نظر دستگاه بزرگترین جرم بود . شروع کرد جوانها

راجذب کردن و آنها را تغییر دادن . آنها بی که مژده و مرغوب مکتبها بودند، این رعب و جذبه را از آنها گرفت، تا اهل تحقیق باشند، تا بیندیشند جوانهای را تغییر داد چنانچه دیدیم . ولی در تمام زندگیش و تا پایان عمرش میگفت : من خالی از اشتباه نیستم . بارها که با هم بودیم میگفت : اگر اشتباه میکنم شما بیان کنید، بحث کنیم من از اشتباه بیرون بیایم . این خصوصیتش بود. این یکی از مزایای انسان است که دائم " احتمال بددهد اشتباه میکند و در بی رفع اشتباهش باشد - و بشرالذین یستمعون القول و یتبعون احسنه اولئک الذین هدی هم الله و اولئک هم اولی الالباب " - مردمی که راه یافته اند حرکت میکنند دارای عقل اندیشمند و اندیشه هستند کیانند؟ آنها بی که گوش میدهند با گوش باز سخن میشنوند و این سخن ها را در دارالتجربه، ذهن شان تجزیه و تحلیل میکنند، و آنچه بهتر است، نیکتر است، عقلانی تر است میگیرند . و آنچه زائد است، آنچه باطل است بیرون میریزند . این ستر تکامل یک انسان است به خلاف ما مردم که این عیب در همه، ماهست یا گوش شناور نداریم یک مکتبی یک مطلبی را وقتی پذیرفتیم حاضر نیستیم تجزیه و تحلیل صحیحی بکنیم و از احسن تبعیت بکنیم، یا اصلاً " حاضر نیستیم که دنبال احسن برویم تبعیت کنیم در همین وضع اجتماعی ما می بینیم دائم " انتقاد، از این بد گوئی از آن بدگوئی، دنبال این نق زدن دنبال آن نق زدن، ولی گوش دادن و مسئله مطلب احسن را پذیرفتن کمتر هست، یعنی ما جنبه منفی اش را همه اش میگیریم، قول اصرع را میگیریم . اگر

برای یک نفری بخواهیم توصیف بکنیم آن قسمتی که قسمت ضعف این شخص است، قسمت نقطه سیاه این آدمرا، آنرا بزرگش میکنیم. ولی نقطه، خیرش را میپوشانیم و این یکی از عیوبهای اجتماعی و اخلاقی ماست که بعد از این انقلاب بخصوص میبینیم که بسیار رشد کرده و شاید دستهای هم در کار است. فلان شخص، فلان وزیر، فلان معلم، کسی، کسی و کسی میگویند دارای این عیوب است. خیلی خوب دارای این عیوب هست، آیا ببینیم دارای حسنی هم هست یا نه؟ نه همان عیوب را رویش انگشت میگذاریم وقتی هم میخواهیم بحث کنیم نقطه ضعف بحث کننده را میگیریم، نه آن نقطه حسن شر را — فیتبعون احسنه — ولی آن مردمی که همیشه در حرکت پیشرفت میکنند و مبشرند به آینده روش، آنها هی هستند که قرآن میگوید **بِشَّرَ الظِّيْنَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ** — گوش شنوا دارند اول گوشند بعد زبان، نه اول بگویند، بعد گوش باشند. گوش میدهند، تأمل میکنند، مطلب راجذب میکنند با عقل فطری، نه عقل اکتسابی محدود، نه عقل فرمولی. چون مسائل زندگی را، دخترها، فرزندان، خواهرها، برادرها با فرمول نمیشود حل کرد. دانشگاهی های ما و طلبه های ما همه اش دچار فرمولند و آن اصولی را که آنها دادند، مسائل اجتماعی، مسائل انسانی، مسائل زندگی، حیات همه را میخواهند با آن فرمول حل کنند و همیشه هم وامانده هستند و این درست نیست. علم به جای خود، علم تا آنجا که وسیله حرکت و تکامل باشد، نه انسان را در محدوده خود نگهدارد و نه یک چراغ ضعیف باشد در مقابل فضایی بی پایان که همه جا را بر انسان بپوشاند. این جوانهای

چپ کرای ما هرچه بحث میکنی میگوئی چهار تا فرمول میگذارند جلوی آدم . انسان را میخواهند با او حل کند ، اجتماع را با او ، حرکت انبیاء را با او ، وحی را با او ، خدارا با او ، زندگی را با او ، مبداء را با او ، همه چیز را با او ، با چهار فرمول یک کلید سه شاخه ای که به هر جا باید بخورد ، تضاد و تزوستز و آنتی تز تمام شد مطلب . خب یک بد بختی است برای انسان ، مادیینی ها هم همینطور ، چند جمله ای که از آیه ای از قرآن از یک منبری که خودش معلوم نیست چقدر از دین میداند ، یاد گرفتیم . همه را دیگر تکفیر میکنیم ، تا کجا ما باید هشیار بشویم و بشرالذین هر انسانی یک حرف حسابی دارد ، هر گوینده ای چون از فطرت و عقل ، - گرچه عقل محدود - بحث میکند ، حرفی دارد ما باید حرفها یش را بدانیم - یستمعون القول - گوش بد هیم و بسنجدیم و در معرض عقل ، عقل فطری نه عقل مکتبی ، نه عقل فرمولی قرار بد هیم . بعد آنچه که مطابق فطرت و حق و موازینی که داریم صحیح درآمد ، احسن بود ، آنرا دریابیم ، و ضمیمه " فکر و روح و تغذیه " کمال خودمان بکنیم . پوشالهایش را بریزیم بیرون یتبعون احسنه اولئک الذین هدیهم اللہ اینها هستند که راه می یابند ، متوقف نمی شوند . مثل فلان مكتب که گاهی اگر در مکتبش شک بشود ، سقوط میکند . در زندان گاهی با ما حاضر نبودند بحث کنند . بعضی از زندانیان ما ، دوستان ما ، فرزندان مخلصی هم بودند میگفتمن خوب چرا بحث نمی کنید ؟ هر دو هم که در مقابل یک رزیم هستیم خوب ببیایید ببینیم ما راست میگوئیم شما راست میگوئید . اگر بخواهید هی داد از وحدت میزندید ، وحدت مثل

ازدواج زن و مرد نیست که بیائیم بنشینیم بگوئیم . انکه آنهم بگوید قبلت، وحدت باید وحدت فکر باشد، وحدت دید باشد، خب بیائید دیدمان را یکی کنیم . حاضر نمی شدند، بعد می پرسیدیم چرا؟ بعضی ها که صادق تر بودند می گفتند : اگر اینها بحث نکنند، شک کنند، چون به آن حقیقت نمی رساند در این مکتبی هم که مبارزه کردند، شک کردند، سقوط می کنند، چنانکه دیدیم یا خود فروخته دستگاه می شدند ، یا سقوط در هر وعده و مشروب و عرق و هرزگی و غیره . *اولئک الذين هديهم اليه وأولئك هم اولوا الباب* .

مرحوم دکتر شریعتی این خصیصه را داشت، دائما " گوش میداد، دائما " فکر می کرد و مطلب را آنچه احسن بود از هر مکتبی می گرفت . از مكتب چپ ، از مكتب راست، از مكتب اسلام ، حتی خودش گاهی به من می گفت : من از یک جمله ای که در یک کتاب معمولی است، معمولی دینی، که چشم مردم نمی آید مطلب دریافت می کنم ، و بعد آن احسن شر را جذب می کرد و همیشه هم معرف بود که من ممکن است اشتباه بکنم . این منتهای خصلت یک انسان متعالی است و چقدر ظلم می کردند مخالفین که می گفتند او حاضر نیست بحث کند، چنین است ، چنان است، کتاب را می نوشت، اینهمه بحث می کرد و می گفت جواب بدھید ، بحث کنید اشتباه مرا بیان کنید، بحث کنید، این مکتبی است که ملتی را می تواند تغییر بدهد، همانطوری که گروه گروه جوانهای ما را از کاخ جوانان ها به حسینیه ارشاد کشاند . کاخ جوانهایی که ساخته شده بود برای همین که ملت را مسخ کند

تغییر بد هد بطرف انحطاط، دخترو پسرما را که یک آلت بی اراده‌ای برای مصرف و برای استبداد و استعمار باشند. چشم و گوش بسته، فقط یک حیوان دپای غریزی، آن نخست وزیر معدوم ملعون در یکی از مصاحبه‌ها یشیدم هست به او گفته بودند: این کاخ جوانهایی که ساخته شده و دخترو پسر که به آنجامی آیند هنوز رویشان بهم باز نیست، خوب با هم معاشرت کنند.

پس، متوجه هستید چه می‌خواست بگوید. گفته بود نه کم کم ما اینها را درست می‌کنیم. در صدد هستیم این تغییر زیربنائی بود، این اصل مطلب است، مكتب دکتر شریعتی بود و خدا یش رحمتش کند که این رسالت را به خوبی انجام داد. خوب در این بین هم، میدانیم استعمار از همین آگاهی، از همین تغییر نفوس، تغییر فکر، تغییر اخلاق، این برخلاف مسیر استعمار و استبداد و عامل و مزدور داخلی بود.

بهر صورتی این بوده، هر روز در یک گوش شهر میدیدیم یک بساطی و یک معركه‌ای علیه دکتر شریعتی بود، خب بابا چه خبر است؟ بروید با او بحث کنید، صحبت کنید، بنشینید مطلبش را، در مقابلش جواب بدھید، گاهی هم یک جمله از کتابش گرفته می‌شد و سروصادر همان مجتمع و مجالسی که میدانید که ساواک گرداننده آنها بود، حالا یا آشکار یا نهانی، و همین تغییر نفسی که در یک فرد متفرکر محقق ما و جوان آزاده ما پیش آمد و مردمی را تغییر داد، زیربنائی شد برای این انقلاب بزرگ ما. ما نمی‌گوئیم دیگران سهم نداشتند، همه سهم داشتند، یعنی قبل از این انقلاب، آنها که صاحب فکر و اندیشه بودند، زمینه فکری ساختند،

اسلام را آنطوریکه اسلام پیامبر، علی، ائمه، ابادرها، حسین‌ها بود به مردم نشان دادند و رهبری بزرگ و قاطع امام حضرت آیت الله العظمی خمینی، با آن رهبریت قاطع، این انقلاب را به شمر رساند، با این زیر بنایا . امروز هم بر شما جوانها بر شما فرزندان انقلاب اسلامی، بر شما فرزندانی که مسئول امروز این کشور، بلکه ملت‌های محروم خاورمیانه و دنیا هستید، بار مسئولیت‌ها اکنون و برای آینده بر دوش شماست . همین است که با کمال تفاهم و تحقیق و تبیین هدفهای اسلام را بشناسید و تفرقه اندازها و دسیسه بازها و کسانی که میخواهند با یک جمله با یک کلمه، بین این گروه مسلمان، آنگروه مسلمان تفرقه بیاندارند، از هر گروهی یک نفر اندیشمند باهم بنشینند و مسائل را با هم حل کنند و راه نفوذ استعمار و استبداد زخم خورده را بشدت ببندند . این هم وظیفه شماست . آخرین ملاقاتی که من با مرحوم دکتر شریعتی داشتم، آنوقتی بود که او تازه از زندان بیرون آمده بود، شبی بود که تا نیمه شب و بعد از نیمه شب با او بودیم و آن روح خلوص دریافت احسن را چنان در او دیدم که این خاطره هیچ وقت از نظر من محو نمی‌شود – وقتی صحبت می‌کردم با تمام حواس گوش و چشم و فکرش متوجه جمله‌های من بودو می‌گرفت و بعد به من بر می‌گرداند . با یک توضیح بهتر و با یک تعبیر بالاتر – یادم هست که آخرین مسئله‌ای که بعداز نیمه شبی بود مطرح شد، تفسیر سوره قدر بود و مسئله لیله القدر . من یک جمله‌ای گفتم و دیدم او شروع کرد بسط دادن، که مرا آنقدر جذب کرد که ساعتی از شب گذشت . و بعد من از او جدا شدم .

او بطرف تقدیر "لیله القدر" ش رفت . من هم بطرف تقدیر ، من به زندان رفتم و سعادت شهادت را با اینکه زمینه اش فراهم بودو از آثارش میدیدم نداشت - شاید هم خواست خدا نبود . او هم هجرت کرد و در مسیر شهادتش ، پیش رفت . خداوندان این شخصیت بزرگ را و آثارش را برای ما و برای جوانها همیشه آثار این شخصیت ، کتابهای او ، نظریات او را زنده تر بدارد و بر شماست که در اطراف مطالب او - مسائل او ، بحث کنید ، بیان دیشید و همان راهی که او رفت برای تبیین اسلام ، یک اسلام انقلابی و اجتماعی و نه یک اسلام فقط ذهنی و سنتی که همیشه داشتم . شما موفق باشید و این انقلاب همانطوری که گفتم بر عهده شماست . من آخر مرز هستم و شما در بین راه هستید و حرکت میکنید - خداوند همه شما را حفظ کند .

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

"بسم الله الرحمن الرحيم"

( سخنرانی استاد محمد تقی شریعتی )

ان الذين امنوا و هاجروا و جاهدوا في سبيل الله ، يرجون رحمة الله ،  
والله غفور رحيم .

بنده گویا بنای مراحمت نداشتم ، فقط برای حضور در مجلس و استفاده  
از مراسم ، به اینجا آمده ام حال ، شنیدم که آقایان به من امر کردند ،  
چند کلمه‌ای با شما صحبت کنم . اول خواستم برای اینکه وقت دیگران گرفته  
نشودو شما از امثال آقای دکتر سامي که مسلم مطالب بهتر و جالبتری قبل  
آمده کرده‌اند ، استفاده کنید و فقط به اظهار تشکر از شما بپردازم - این  
مطلوب را خواستم به همه ملت ایران تبریک عرض کنم که از خدمتگزاران  
و فداکاران جامعه قدردانی میکنند . سید جمال الدین اسدآبادی مقاله‌ای

دارد در مجله عروة الوثقی که با عبده در پاریس منتشر میکردند، آنجا میگوید، تمام جانوران اجتماعی دارای حس فداکاری نسبت به جامعه شان هستند، موریانه، مورچه، زنبور عسل، تمام اینها در حد خود برای جامعه شان وطنشان فداکاری میکنند منتهی تفاوت بشر با سایر حیوانات اینست که غریزه در او بطور مطلق حاکم نیست، در غرائزش تصرف میکنند تقویت میکنید، تضعیف میکند. حتی بزرگترین غریزه "حب ذات" که در همه جانوران قویترین غریزه است، گاه انسان این غریزه را چنان ضعیف میکند که در راه عقیده و ایمانش جانش را فدا میکند در این رابطه شهادای راه دین هستند که خود شما آقا یونی که در این جمع حضور دارید اغلب میدانید بنابراین جوامعی که از فداکارانش قدردانی میکند، غریزه فداکاری در آن جامعه قوی خواهد شد و توسعه پیدا خواهد کرد. ولی اگر جامعه ای باشد که از فداکاران و جانبازانش قدردانی شایسته نکند، بتدریج این غریزه در آن اجتماع ضعیف میشود و حتی افراد فداکارش فوق العاده تقلیل پیدا میکند. شما از شهیداتتان به بهترین وجه قدردانی میکردید و میکنید.

این قدردانی شماست که در بین جامعه، ماحسن فداکاری را تقویت کرد و دیدیم که کرد. در راه مبارزه با طاغوت به چه سهولت جوانان ما سینه های لخت خود را در برابر مسلسل میگرفتند و وقتی نفر جلو میافتد، نفر عقب جای او را میگرفت، و باز خطاب به آن دژخیم میکرد که: "ناجیب بزن!"

و این فداکاری که چندین هزار نفر را در این مدت کم، بالاخمن در این سال آخر به شهادت رسانید، از یک جهت عامل مهمش قدردانی ملت ما از

شہیدان بود که الان هم ادامه دارد و من چنین حس شریف را به همه ملت خودم و بالاخص، به شما حضار محترم که صدای مرا میشنوید تبریک میگویم، و باید این ملت انشاء الله زنده بماند و ملتی که بخواهد زنده بماندشرط این است که از مرگ نترسد. فعلاً "من دربارهٔ فرزند خودم از شما که در این مجلس محترم، در این مرکز دانش، در این مرکز فضیلت اجتماع فرمودید بیاد دکتر شریعتی و بنام و بمناسبت هجرت او، از همه شما بعنوان یک پدر، یک پدر فرسوده، داغدیده، بیچاره، از شما تشکر میکنم و امیدوارم خداوند به همه شما، سلامت و سعادت پیروزی و موفقیت کامل انشاء الله عنایت بفرماید. البته نمیشود در مجلسی که بمناسبت هجرت تشکیل شده، از هجرت سخن نگفت، من نمیخواهم یک بحث تفصیلی نسبت به هجرت بکنم. اول به شما این مژده را میدهم که خیال نکنید مدت زیادی رنج استماع سخن من را تحمل خواهید کرد، نه، فقط به اندازه ایکه مناسب در مجلس سخن از هجرت بیان باید، من عرض میکنم. یکی از واجبات اسلامی است از دستورات واجب اسلام، مثل جهاد، یکی هم هجرت است. البته جهاد هم شرائطی دارد، هجرت هم شرایطی دارد. در موقعیکه یک مسلمان نتواند دریک جامعه، عقیده و ایمانش را چنانکه باید، حفظ کند و وظایف دینی اش را انجام بدهد، اگر بتواند، بر او واجب است که هجرت کند. به منطقه ای و کشوری برود که در آنجا بتواند عقایدش را حفظ کند و وظایفش را انجام دهد. در قرآن کریم در سورهٔ نساء، این آیات شاید بیش از دیگر آیات، وصل بهم، راجع به هجرت آمده است.

سبیلا " مگر آن ضعیفان از مردان ، زنان و فرزندانی که بیچاره هستند ،  
چاره ای نمی‌اندیشید ، توانایی چاره ورزی و چاره اندیشی ندارندوراهی  
به جایی نمی‌برند . لا یستطيعون حيلة توانائی چاره ورزی ندارند ،

ولا یهتدون سبیلا " به جایی راهی نمی‌یابند که بتوانند هجرت کنند . عسى  
الیه ان یتوب علیهم ، اميد است خدا این دسته را بپخشاید و مشمول  
لطف خویش قرار دهد . از این آیه به روشنی فهمیده میشود که اگر فردی  
در جامعه نمیتواند ایمانش را حفظ کند و وظایف دینی اش را انجام دهد  
بر او واجب است که هجرت کند ، به سرزمینی که در آنجا میتواند وظایفش  
را انجام دهد .

مسلمین سه هجرت کردند : وقتی افراد بی پناه و بی قبیله ، مثل  
بردگان وهم پیمانان ، مور شکنجه و فشار خویش به سختی قرار گرفتند  
پیغمبر دستور هجرت به حبسه داد که در آنجا همه از شکنجه ؓ قریش مصون  
بمانند و هم احتمالا " راه تبلیغ اسلام در آنجا که امپراتور عادلی داشتند  
فراهم باشد . یاران به حبسه هجرت کردند ، بعد به آنها خبر رسید که  
اکنون پیغمبر به مسجد الحرام می‌آید و با اصحاب نماز میخواند و کسی نمیتواند  
متعرضش شود . آنها فکر کردند اسلام قوت پیدا کرده ، عده ای به مکه  
برگشتند دیدند که آری پیغمبر می‌آید نماز میخواند ، ولی باز هم افراد  
ضعیف ، بردگان و هم پیمانان زیر شکنجه قرار میگیرند ، هجرت دوم به  
حبشه پیش می‌آید . و اینچنین بود تا وقت هجرت به مدینه . اهل مدینه به  
مواسم آمدند . ( موقعي که به زیارت خانه کعبه می‌آمدند همین مناسکی را

که الان حاجیها انجام میدهند، از طواف، سعی بین صفا و مروء، رفتن به عرفات، شعرو منی، آنها هم انجام میدادند ولی به بت پرستی آلوده بودند) وقتی عده ای بعنوان زیارت خانه از مدینه آمدند، پیغمبر در عقبه، در یکی از شکافهای کوه مکه با آنها پیمانی بست و آنها اسلام را قبول کردند و به مدینه رفتند که تبلیغ کنند. در مرحله دوم، با عده بیشتری از زن و مرد برگشتند و با پیغمبر پیمان بستند و آنها زمینه را در مدینه مساعد کردند، پیغمبر دستور هجرت داد. اصحاب دسته دسته، فرد فرد حرکت کردند و به طرف مدینه رفتند. و بعد خود پیغمبر و بعد از سه روز هم علی رفت. در مدینه اسلام شروع به پیشروی کرد.

دکتر شریعتی از کودکی علاقه شدیدی به کتاب داشت، خواهش میکنم این چند جمله را دقت فرمائید، او در کلاس ۵/۶ ابتدائی بود و کتابهای ساده را مطالعه میکرد. من ساعت ۱۲ میامدم چراغ اطاقش را خاموش میکردم و وادار به خوابش میکردم. چون خودم معمولاً "آن وقتها تا ۳-۲ بعداز نیمه شب نمیخوابیدم. بعد از ۱ ساعت که میامدم از اطاقش خبر میگرفتم، میدیدم باز چراغ را روشن کرده، پرده‌ها را اندداخته و باز مطالعه میکند امثال این عاداتی که بچه‌ها دارند مثل بازی و غیره را نمیخواهم بگویم هیچ در زندگیش نبود ولی خیلی کم بود، چون در یک خانواده مذهبی متولد شده بود و من باید عرض کنم آنچه یک پدر وظیفه دارد در باره فرزندش انجام دهد، انجام دادم. خود من مجالس تبلیغی داشتم، موسسه ای بنام کانون نشر حقایق اسلامی و اوهم از کوچکی با

رفقايش ، ( در دورهٔ دبیرستان ) آنجا میآمد . بعد که وارد دانشکده شد خودش برای رفقايش در کانون مجلسی تشکيل ميداد و برايšan سخنرانی ميکرد و يا مطالب مرا تشریح ميکرد .

پس او در يك خانوادهٔ مذهبی ، از روز اول مذهبی بارآمد . ساعتی هم که از فرودگاه مهرآباد خواست سوار هواپیما شود ، صورتش را بوسیدم و گفتم : پسر جان ، من در مقام پدری فقط يك خواهش از تو دارم ، اينکه الان تو به يك مرکز علم ميروي ، آنجا مستشرقين بزرگی امثال ما سينيون و ديگران هستند ، از تو مي�واهم تحقیقات جدیدی که نسبت به قرآن و اسلام شده است برای ماسوغات بياوری سوغات لامذهبی ، جلف و سبکی برایمان نياوری . او هم قبول کرد و هنوز من در تهران بودم و به مشهد برای مریض داری برنگشته بودم که او برای اينکه ثابت کند که سفارش هرا قبول کرده ، ترجمهٔ نيايش الکسيس کارل را از فرانسه فرستاد ، و من مقدمه اى برایش نوشتم و چاپ شد . که حالا در بازار هم زياد ميبينيد . و بعد هم دنبال اينكار را تا وقتیکه برگشت ، گرفت .

ديگر نمي�واهم از مدت ۲۵ - ۲۶ سال ، مسافرت و برگشت او چيزی عرض کنم . وقتی برگشت ، دو دکتراي تاریخ اسلام و جامعه شناسی او را به حساب نگرفتند ، بعنوان يك دبیرآنهم در برنامه هائیکه بقیهٔ معلمان قبول نکرده بودند ، مثل آموزشگاه فلاحت ( طرق ، برایش برنامه گذاشتند . تا بعد که به وجودش در تهران احتیاج شد . بهداریهٔ برنامه ریزی دعوت شد چند سالی آنجا بود ، که دانشکدهٔ ادبیات مشهد محتاج به استاد شد

۵-۴ نفر داوطلب بودند و ۳-۲ نورچشمی میان آنها بود ولی با همه \*

سختی که به دکتر گرفتند بخصوص در امتحان شفاهی ، بقدرتی از آنها بالاتر بود که مجبور به فرستادن دکتر شدند . از آغاز ورودش به دانشکده ، هم عمال ساواک ، که بعنوان استاد ، درس میدادند و هم خود سازمان امنیت هر روز برایش یک مخصوصه درست کردند و یک زحمتی فراهم کردند . آنجا خواستندش ، منزلش آمدند ، تهدید کردند ، وعده ها و عبدها دادند تهدیدها کردند وقتی دیدند نمیتوانند در او اثر کنند ، عذرش را از دانشکده خواستند او را در اختیار وزارت علوم کذاشتند . تهران که آمد خداوند حسینیه ارشاد را برای او آماده کرده بود که اینهمه آثار از درسها و سخنراتیها که ملاحظه میفرمائید ، همه ، در طول سخنرانی و یا تدریس که آنجا میشد ، ظرف یک هفته ، پیاده و تکثیر و چاپ میشد و در اختیار دانشجویان قرار میگرفت . تا وقتیکه حسینیه را بستند و بعد از مدتی مرا گرفتند ، پیر مرد ۷۵ ساله را ، یکسال و ۱۳ روز از این زندان به آن زندان بارنجها و زحمتها که بگذریم . دکتر خیال کرد مرا گروگان گرفته‌اند خودش را به سازمان معرفی کرد که من آزاد شوم ، او را هم نگهداشتند . مرا هم گر چه مسن و بیمار بودم نگهداشتند . مدتی در بین زندانهای قصر و اوین بودم . وزندانیها بقدرتی نسبت به من اظهار لطف میکردند که حسد رئیس زندان را برانگیخته بودو هر روز به یک بهانه اذیت میکرد . ولی دکتر را ظرف ۱۸ ماه در سلول انفرادی کمیته نگهداشتند ، همراه با آزارها و شکنجه های روحی . شاگردانش را جلوش شکنجه میکردند و یا وادارشان میکردند که

نسبت به دکتر توهین هایی که نباید به زبان آورد بگند، آنچه در اینمدت به دکتر روا داشتند، اثر نکرد. تهدیدش به تجدید محاکمه کردند، شاید در بین مستمعین کسانی باشد و بدانند که چه میگوییم، وقتی یک زندانی در بازجویی و بازپرسی ها مطلبی میگوید که دست آسهارا در مجازات‌هاشی که میخواهند، باز بگذارد تجدید محاکمه میشوند. و همین تیمسار زندی پور، به دکتر گفت که خودترابرا تجدید محاکمه آماده کن، ( یعنی برای اعدام ) . در این اثناء شاه به الجزایر رفت، دکتر در عین اینکه در فرانسه درس میخواند و دو دکترا گرفته بود، ( در زمینه، تاریخ اسلام و جامعه شناسی از دانشگاه سوربن پاریس هیچوقت از فعالیت‌های سیاسی دست بر نداشت . در آنجا به جیشه، مقاومت ملی و سایر دستجات از خود ایرانی‌ها که فعالیت میکردند وهم چنین با الجزایری‌ها، همکاری میکرد . روزی در وسط یکی از خیابان‌های پاریس کشکش زدند تا از هوش رفت . میگفت، چشم را که باز کردم، خود را روی تخت بیمارستان دیدم که پایم شکسته بود و دستم خراش برداشته بود . یک وقت هم او را به جرم همکاری با الجزایری‌ها به زندان بردند .

شاه به الجزایر میرفت، همقدمان دکتر در الجزایر، مناصبی عالی نظیر وزارت و وکالت داشتند شاه هم برای آشتی دادن ایران و عراق، به آنها نیاز داشت . آنها از شاه خواستند که حتما " دکتر را آزاد کند، در حالیکه تیمسار دکتر را به تجدید محاکمه تهدید کرده بود . زندی پور ترور شدو دکتر آزاد شد . یعنی وقتی شاه وارد فرودگاه شد دستور داد دکتر

را آزاد کردند. چند روزی مقدمات بروند و امثال اینها طول کشید تا  
اینکه دکتر سروان آمدو تیمسار زندی بورهم کشته شد خواست خدا را ببینید؟  
یک کسی را که تهدید به قتل میکند، خداوند وسیله آزادیش را فراهم میکند  
و کسرا که با غرور میآید و فرد دیگری را تهدید میکند، خودش کشته میشود  
پس همه کار را باید از خدا خواست، این ملت ما هم بواسطه ایمان به خدا  
و قدم برداشتن در راه خدا و حفظ وحدت، وحدت اسلامی و اطاعت از  
رهبر روحانی، نایب الامام الخمینی پیروز شد امیدوارم همین وحدت و  
همین اطاعت را ادامه بدهید و خداوند، نعمت آزادی را بر شما پایدار  
سازد و شرات نهایی پیروزی را، انشاء الله، با سلامت و سعادت و موفقیت  
از این نهضت خود بگیرید. باز هم مجدداً "از همه تشکر میکنم و همه را  
به خدا می‌سپارم.

پیام خدا و پیام خلق فهرمان ایران

و با درود بر استاد شهید و علام قهرمان دکتر علی شریعتی، مردمی  
که در طریق شهادت گام زد و جان در راه پیام آوردهای زمینی گذاشت.  
محلی که تارهای وجودش بیکسان در مقابل شکوه خلقت، عظمت انسان  
و رنجیک رنجبر به ارتعاش در می‌آمد.

بسم الله الرحمن الرحيم

اَنَّ الَّذِينَ اَمْنَوْا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهُدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، اَولَئِكَ يَرْجُونَ  
رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورُ الرَّحْمَمِ .

آنان که به توحید گرویدند و کسانیکه در راه خدا و خلق هجرت کردند  
و برای درهم کوییدن طافوت رمان، به بیکار برخاستند، اینان امیدواران  
واقعی به رحمت خدا هستند و بدون شک، بروزگار، بخشند و مهربان  
است.

در شرایطی به بزرگداشت هجرت استاد شهید نشسته ایم که خلق  
فهرمان و مهاجرما، گام پیروزمندانهای برهبری امام خمینی برداشت و  
نظام شاهنشاهی را درهم کوییده، کامی در مسیر پرپیج و خم پیروزی کامل  
بر امیریالیسم ونگی استنمار، این پیروزی محصلو تلاش فرد خلق ماست  
ولی بدون شک، زندگی، هجرت و شهادت دکتر شریعتی بکی از عوامل  
بسیار موثر در این پیروزی است.

روشنگریهای ابدیولوزیک و ضد امیریالیستی او، چراغی فروزان،

فراراه این انقلاب بوده و از طرف دیگر در شرایطی به این بزرگداشت نشسته ایم که دستاوردهای مبارزات خونین خلق ما را توطئه های گوناگون امپریالیستی و ارتجاعی تهدید میکند، توطئه هایی که در وهله اول میخواهد، مسیر اصلی انقلاب ضد امپریالیستی را به بیراوه بکشاند و آنگاه با تفرقه افکنی ها و رشد دادن تضادهای درون خلقی، دیگر بار، خلق ما را محروم از آزادی و دست و پادر زنجیر، تقدیم امپریالیسم جهانخوار کند. در چنین شرایط حساسی به بزرگداشت هجرت استاد شهید، معلم سازش ناپذیر نشسته ایم، تا بازهم از سخنانش و زندگیش در سهای دیگری فرا گیریم. و سخن را با جمله ای از استاد آغاز میکنیم.

"و شهید یعنی حاضر، کسانی که مرگ را به دست خویش به عنوان نشان دادن عشق خویش به حقیقتی که دارد میمیرد و به عنوان تنها سلاح برای جهاد، در راه ارزشها بزرگ که دارد مسخر میشود، انتخاب میکند، شهیدند، حی و حاضر و شاهد و ناظرند، نه تنها در پیشگاه خدا، که در پیشگاه خلق نیز و در هر عصری و قرنی و هر زمان و زمینی."

و آیا این جمله استاد شهید، بهترین بیان برای علت گرد هم آبی مانیست؟ و آیا این گرد هم آبی خود بهترین دلیل برای زنده بودن شهید در هر دوره و عصری، نه فقط نزد خدا، بلکه در پیشگاه خلق، نمی باشد؟

چرا.

چرا که شهید، قلب تاریخ است و زندگی بدون قلب نمی تواند مفهوم داشته باشد. در تاریخ ملت قهرمان ما وهمه خلقهای تحت ستم و مستضعف

افراد بی شماری، نویسنده‌اند، متفکرند، سخنورند، خوب می‌گویند و خوب  
می‌نویسند ولی چرا فقط بعضی از آنها (و چه اندک) وارد متن زندگی  
توده‌ها و جوانان و روشنفکران می‌شوند؟ بازندگی و مرگ ملت خویش عجین  
می‌شوند و بطور خاص، چرا شریعتی شهید، این مقام والا را نه فقط در بین  
خلق ایران، بلکه در بین خلق‌های منطقه، بدست آورده؟!

بدون شک پاسخ به این سؤال را باید در چگونه بودن شریعتی جستجو  
کرد، در ویژگیهای اندیشه اش و شخصیتش. و ما در اینجا نگاهی گذرا به  
برخی از این ویژگیها، می‌کنیم.

۱- او در هر مرحله از زندگی‌شیوه آنچه که می‌فهمید و اعتقاد داشت،  
عمل می‌کرد، با همه‌ی وجودش، با همه‌ی قلبش و فکرش. چه آنگاه که اولین  
فعالیتهای فرهنگیش رآغاز کرد، چه آنگاه که بر علیه کودتای ۲۸ مرداد،  
در نهضت مقاومت به مبارزه پرداخت و یا آنگاه که در کنار برادران آفریقایی  
و الجزایریش، بر علیه امپریالیسم به نبرد برخاست و چه وقتی که پس از  
بازگشت به میهن، به فعالیت نوین فرهنگی، برای معرفی اسلام، نه در شکل  
سنتی آن، بلکه بانوآوری، دست زدو چه زمانی که با آغاز موج مبارزه  
مسلحانه، بسیاری از گفتارها و پیامهای خویش را، به مثابه چراغی، فرا  
راه این حرکت خونین و نجات بخش قرار داد و چه هنگامی که ۱۸ ماه در  
سلولهای انفرادی دژخیم، یک تنه چون کوه، در مقابل همه توطئه‌ها و  
شکنجه‌ها و سختی‌ها ایستاد و حتی به اندازه سر سوزنی، از سنگرش عقب  
نشینی نکرد و چه آنگاه که در جستجوی فضای مناسب برای مبارزه، دست به

حضرت شکوهمندش زد و بالاخره، در این راه، در راه تعهد و مسئولیت،  
جان باخت.

او در هر میدان سرد و در هر یک از سنگرهای پیکار بر علیه امپریالیزم  
و رژیم وابسته، مصادق بیان علی بود که :

تزوّل الجبال ولا تزل، عض على ناجذك، اعرالله جمجمتك، تدفى  
الارض قدمك، ارم ببصرك أقصى القوم، وغض بصرك واعلم ان النصر من  
عند الله سبحانه خطبه ۱۱

اگر کوهها در مقابل سختی و فشار دشمن از جای کنده شدند، تو  
استوار باش، دندانهایت را بر هم بفشار و جمجمه ات را به خدا عاریه  
بده. چون میخی استوار پادر زمین بکوب و چشم به آخرین نفرات دشمن  
بدوز و نابودی کامل آنها را اراده کن، از سختی های کوچک راه، چشم بپوش  
و بدان که حتماً "در این صورت، یاری از جانب خدا، خواهد رسید.

آری، او اینچنین بود و در راه اینچنین متعهد بودن، رنج بسیار  
کشید. در این میان برای او تحمل شکنجه های کمیته ساواک، یا هر نوع  
فسار از طرف رژیم پهلوی، چیز غیرقابل انتظاری نبود، ولی شاید مستحر  
ترین رنج او را از دست کسانی بود که یا نمی خواستند یا نمی توانستند،  
نوآوریهای او را در برداشت‌های اسلامی وارائه شیعه علوی و طرح مذهب  
علیه مذهب، مذهب انقلابی علیه مذهب ارتقا عی، تحمل کنند، چرا که  
با آنچه علی شهید میگفت و مینوشت، دیگر جایی برای، برداشت کهنه  
آنها نبود و آنگاه با حربه مارک، تهمت و افترا به جنگ با این رزمnde پاک

این عاشق واقعی خاندان عترت بر میخیزند در آغاز او را سنی ، و هابی  
آنگاه بی دین و بی نیاز و کمونیست خواندند .

آنها که به برداشت های سنتی خوکرده ، در آن شکل گرفته بودند ،  
هرگز تحمل انواری را که با سخنان استاد شهید ، بر جامعه ما بطور کلی و  
بر ذهن جوانان ما ، بطور خاص ، می تابیدند ، نداشتند . آه و افسوس که  
آنها نمی توانستند یا نمی خواستند ، درگ کنند که دیدگاه شریعتی بر پایه  
های استثمار ، ضربه ای کاری میزند و عمیقاً " منافع استثمار گران را به خطر  
می اندازد و شاید در دیدگاهشان ، مسئله نفی استثمار ، مقوله مهمی نبود .  
ولی آیا او کسی بود که با این سرزنشها و تهمت ها میدان را خالی کند ؟ هرگز  
قدرتی ناجوانمردانه او را کوبیدند و شایعات بی اساس درباره اش پراکنند  
که حتی مجبور شد در یکی از گفتارهایش ، مبانی اسلامی اعتقادات خود را ،  
بیان کرده و به افکار عمومی ارائه دهد .

در کتاب پاسخ به سوالات و انتقادات ، کار خود را با کار ابوذر  
هنگام خروج از شام و با کار مرور شهیدان ، امام حسین ، در موقع خروج از  
مکه ، مقایسه میکند . چرا که ابوذر هم مجبور شد در مقابل تهمت های  
گوناگون ، اقدام به بیان مبانی عقیدتی خود کند . شریعتی در این کتاب  
میگوید :

" بنابراین ناچارم از مراد محبوبم ( ابوذر غفاری ) ، که اسلام و  
تشیع و آرمان و دردم و داغم و شعارم را از او گرفته ام ، تقلید کنم . که  
وقتی در مدینه و شام فریاد بر آورد و تند رویهایی کرد که هیچ ، مصلحت

نمود . فریاد زد : " ای عشان فقرا را تو فقیر و اعتیارا تو غنی گردی ( او همیشه آیه کنز را میخواند ) . " این حرفها باعث میشود که همه اصحاب و شخصیت های با نفوذ جامعه ، علیه او تحریک شوند و او را به بیدینی و عصیان علیه قانون شرع و ایجاد تفرقه ، در میان مومنین و اختلاف انداختن ، در صف برادران دینی ، بنام فقیر و غنی متهم کنند . این بود که هنگام تبعید در بازار شام ، در جمع محرومان ، یعنی باران و فادرش ، فریاد زد : " ای مردم ، اشهد ان لا اله الا الله و ان محمد ، عبده و رسوله مردم ، من گواهی میدهم که قیامت ، راست است ، بهشت ، راست است . جهنم ، راست است . به هر چه از جانب خدا آمده ، اقرار میکنم ، شما همه شاهد باشید . و از کار ابوذر ، عجیبتر ، کار حسین بزرگ است که هنگام حرکت ز مدینه ، وصیتش را نوشت و به برادرش ، محمد حنفیه داد و در آغاز نوشت : ان الحسین ، اشهد ان لا اله الا الله . . . . و بدینگونه است که لازم میبینم ، تشیع خود را صریحاً ، اعلام نمایم و اصول اعتقادی را که در تمام عمر بر آن بوده ام و تمام دوران جوانی و بیست سال ، تحصیل و تعلیم و نوشتن و گفتن و کار فکری و اجتماعی ام را نثار آن کرده ام ، به عرض برسانم :

من ، غیر نظامی ، علی شریعتی ، متهم به هراتهایی که میتوان بر زبان آورد ، معتقدم به :

۱ - یگانگی خدا

۲ - حقانیت همه انبیاء ، از آدم تا خاتم

۳ - رسالت و خاتمیت حضرت محمد (ص)

۴ - وصایت و ولایت و امامت علی بزرگوار ."

و با چندین ماده دیگر دیدگاه های عقیدتی خود را شرح میدهد .  
ولی ، چون ابوذر ، هرگز در مقابل تهمت ها و فشارها ، تسلیم نشد .

یا ) ایها الذین آمنوا ، من یرتد منکم عن دینه ، نسوف ، باتی اللہ بقوم  
یحبهم و یحبوه . اذلة علی المؤمنین ، اعزته علی الکافرین ، یجاهد  
لسانی . سبیل اللہ ولا یحافون لوتة لائم .  
لسانی . سبیل اللہ ولا یحافون لومة لائم .

ای کسانیکه ایمان آورده اید ، هر کس از شما ، به هر دلیل ، دست از  
باورش بکشد ، باید بداند که ، این میدان بی رهرو نمی ماند و بزودی ،  
خداآوند کسانی را جانشین او میکند که به خدا ، عشق میورزند و خدام  
آنها را دوست دارد . در مقابل موئین نر مخو و فروتنند و در مقابل دشمن  
حق پوش خدا و خلق ، گردن فراز و سازش ناپذیرند . در راه خدا و خلق ،  
پیکار میکنند و هرگز در این مسیر از سرزنش و تهمت و مارک هیچکس ، بیم به  
خود راه نمی دهند .

و شریعتی ، اینچنین بود که با همه این تهمت ها ، توده ها او را  
پذیرفتند . در میان خودشان و در قلب خودشان اورا زنده نگه داشتند ،  
تمام این توطئه ها را ، خنثی کردند و علی شهید قهرمانشان شد .

دروド بر شریعتی

۲ - دومین خصوصیت او ، عشق عمیقش ، به خلقش و همه رنجبران

جهان و تاریخ بود برای او ، اسلام یک بحث فلسفی صرف نبود ، هنر او در پرداختن به ابعاد اجتماعی اسلام برای سود بردن از آن ، در مسیر ضد استثماریش ، بود .

"آری ، اینچنین بود ای برادر ."

گواه این مدعای علاوه بر نوشه‌های اجتماعی استاد شهید ، شخصیت‌های منتخب او از تاریخ اسلام است . پس از علی ، رادمرد تاریخ اسلام ، ابوذر ، عمار ، سمية ، یاسر ، همه‌جا در بیان‌های او حضور دارند و مخصوصاً "ابوذر ، این شورشگر عاصی بر علیه نظام منحرف زمانش ، این دشمن خونی کعب الاخبار ، این پیرمرد انقلابی ، که فریاد می‌زند :

"من شگفتم از آنکه ، فقر را در خانه می‌بیند ، لیک با شمشیر بر مردم نمی‌شورد . " و چقدر شورانگیز است ، وقتی دقیق می‌کنیم که ، زندگی ابوذر و تبعید شدنش و مرگ او ، چگونه در تاریخ زندگی علی شهید ، دیگر بار تجلی پیدا می‌کند .

گوبی آنجا که علی علیه السلام با ابوذر در آستانه تبعید ، سخن می‌گوید ، با همه ابوذرهای تاریخ ، حرف می‌زند و گوبی ، شریعتی شهید نیز هنگام آغاز هجرت تاریخیش ، این ندارا از پنهانه تاریخ می‌شنود .

"یا اباذر ، انک غضبت الله خارج من من غضبت له ، ان القوم خافوک علی دنیاهم ، و علی دینک ، فاترک من ایدیهم ما خافوک علیه ، و اهو ب منهم بما خفتهم علیه ، نما احوجهم الی ما منعهم ، و ما اغناک عما منعوک ! و ستعله من الرابع غدا و الاكثر حسدا " ، ولو ان السموات والارضين

کانتا علی عبد رتقا شماتقی الله لجعل الله له منها مخرجا ، لا یونستگ  
الا الحق ، ولا یوحشنسک الا الباطل خفتهم . فلو قبلت دنیاهم لا حبوك ، ولو  
قرضت منها لا منوگ .

ای ابادر ، تو بخاطر خدا بر علیه نظام حاکم ، خشمگین شدی و عصیان  
کردی ، پس فقط به او ، به کسی که بخاطرش شورش کردی ، امیدوار باش ،  
این گروه حاکم از توه حرکت به دلیل به خطر افتادن منافعشان ، ترسیدند  
ولی تو بر دینت و بر آرمانت و از دست رفتن و سازش کردن در اصول آن  
بیمناک بودی ، پس ، بگذار مردار دنیا در دست آنها باشد ، پست و مقام  
و پول ، مال خودشان . ابودر تو آرمانت را حفظ کن ، تو مسیر زندگی  
انسانی ات را بیاب . آه که چقدر ، نیازمند نصایح تو بودند و تو چقدر از  
متاعی که از تو دریع کردند ، بی نیاز هستی ، فردای تاریخ ، معلوم میشود  
که چه کسی ، واقعا " از مشی خود سود برد و چه کسی باید در حسابت  
پیروزی تاریخی ، که نصیب آن دیگری شده ، جان بکند .

ابودر ، ای یار پایدار من ، ای مرد سازش ناپذیر ، بدان ، اگر شرایط  
چنان در جریان مبارزه سخت شود که در تمام آسمان و زمین ، در بازی به  
روی یک پنده واقعی خدا نباشد ، چنانچه او پایدار باشد و پاکباخته و به  
راه خود ادامه دهد ، بدون شک درهای گشاپش و پیروزی به رویش باز میشود .  
جز حق ، با تو انس نمیگیرد و جز باطل از توه خشت نمیکند ، اگر  
تو دنیا ای آنها را میپذیرفتی و در غارت توده ها با آنها شریک میشdi و  
از این سفره نعمت و قدرت ، مهمی برای خودت کنار میگذاشتی ، حتما "

تورا دوست میداشتند و دیگر هیچ خطری از جانب آنها تورا تهدید نمیکرد.

ولی، نه ابوذر آنچنان بود و نه دکتر شریعتی.

و علی نیز، چون ابوذر، بالاخره پایمردی کرد و شهادت در غربت و زبده اش را، به ازاء وفاداری به خلق و پیمانش، بر سازش با طاغوت، ترجیح داد. او قهرمانانه به پیمانی که خدا از عناصر آگاه گرفته که بادیدن سیری ستمگر و گرسنگی ستم دیده، آرام نگیرند، وفادار ماند.

دروド بر شریعتی سازش ناپذیر

۳ - پویایی ذهن معلم شهید، از بارزترین ویژگیهای اوست. از اولین آثارش به خوبی پیداست که تلاش میکند، بگونه ای تو با اسلام برخورد کند و خط فاصلی بین دریافت‌هایش، با آنچه به اسم اسلام، در جامعه معرفی میشود، بکشد. هر چند، در مراحل گوناگون زندگی فرهنگی اش، جهش‌های بزرگی در نوآوریهایش، دیده میشود ولی در همه آنها با تلاش مستاجر با همراه بانوآوری و خود را در برداشت‌های سنتی محدود نکردن، دیده میشود او از چنان دینامیسم فکری برخوردار بود که در مراحل مختلف فعالیت فرهنگی - سیاسیش، تلاش میکرد از افق نوینی، بر دریای بی کران جهان بینی توحیدی نگاه کند و بهترین نکته، اینکه جهت گیریهای همه این نوآوریها، در مجموع به سمت هر چه بیشتر نزدیک شدن به اصیل ترین شکل مبارزه مکتبی زمانش بود. چون با همه وجودش میخواست با جریان تکامل تاریخ، همگام شود. این خواست، نوشته هایش را با گذشت زمان، هر چه بیشتر در خدمت شورش و طفیان بر علیه نظام طاغوتی حاکم،

قرار میداد و درست، همین جوهر، همین نوآوری، همین پویایی، همین خدمت فرهنگی به مبارزات رهایی بخش خلق بود که باعث شد، علیرغم همه توطئه های رژیم ( حتی تحریف نوشته های او )، همه تودهها، مخصوصاً "جوانان، عمیقاً" فکر و دل خود را به او بسپارند و پاسخ به نیازهای فکری خود را در نوشته ها و سخنرانیهای استاد جستجو کنند.

او از چنان تقوای انقلابی برخوردار بود که به سادگی با رسیدن به حقیقتی تازه و کشف افقی نوین آنچه را که دیروز نوشته بود، مورد بازنگری قرار میداد و به همین دلیل، کسانی را که با وی بطور مستقیم و غیر مستقیم در ارتباط فکری بودند، همراه خودش، پیش میبرد.

یکی از بارزترین این مراحل و نقاط عطف، مرحله‌ای بود که از درون با طاغوت زمان برخورد کرد، در آن سالهای سیاه خفغان، هر روز شب در سلولهای کمیته، شاهد فجایع و وحشیگریهای دژخیمان سیستم وابسته به امپریالیزم بود. این برخوردها بر ذهن پویا و شخصیت استوار او اثر گذاشت و او را هر چه بیشتر در اعتقاد به ضرورت قهر انقلابی، جهت نابودی امپریالیزم و استثمار استوار کرد. او عمق این آیه را تجزیه کرد: فقط در سایه درگیری مسلحانه با سران کورو حق پوشان و طاغوت های ضد خلقی و استثمارگران و درهم ریختن نظام شرک و کفر، میتوان به رستگاری توده ها امید بست.

"قاتلو ائمۃ الکفر، انہم لَا یمان لہم لعلہم ینتهون".

او میگوید در شهادت دعوتی است همه عصرها و به همه سلسله  
که اگر میتوانی بصران و اگر نمیتوانی بصر .

مرحله دیگر، وقتی است که با جریان اپور تونیستها روبرو میشود،  
وقتی جریان کودتای اپور تونیستهای چپ نما، در سازمان مجاهدین خلق  
پیش آمد، بلافاصله به دفاع از سازمان مجاهدین اقدام شمود و عمل این  
منحرفین و دزدان سیاسی را محکوم کرد و نوشت ... نه نه اسلام، ارجاعی  
و سنتی و بی طرف، اسلامی که به میدان آمده و جر رهایی از استعمار و جز  
شوراندن توده های محروم، بر طبقه انگل استعمار گر شعاری ندارد.

آنها نه تنها از اسارت و جراحت ماسو، استفاده میکنند، بلکه به  
نام وارث مهاجران و مجاهدان نخستین اسلام معاصر، از غیبیت عزیزترین  
شهیدان، برای پر کردن رندانه و غاصبانه خدا وجود و حضور آنان  
بهره میجوینند و به جای، تجلیل از اسلام، به تحریف و توهین و تحقیر  
آنان و راه آنان همت میگمارند و تمام اتهامات دشمن را علیه آنان تثبت  
میکنند. و بدینسان قاطعانه به آنها پاسخ داد.

دروド بر شریعتی هوشیار

و سخنم را با پیامش به فرزندش به پایان میرسانم. به فرزندی که  
به حق به راه پدر گام نهاده، همانند معلم شهیدمان که راه پیمای مسیر  
پدر دانشمند و پیکارگرش بود. درود بر این خاندان، که از دل کویر  
برخاستند و کویر جامعه مان را به گلهای شهادت و هدایت آراستند. پیام  
شریعتی، پیامی است بطور خاص، به فرزندش و بطور عام به تمام فرزندان

و شاگردانی پیامی که در آستانه هجرت نوشته، بصورت شعری از زبان  
دایم‌بندی شده؛ پیامی که خود نشان دهنده روح مقاوم و مبارزه جو و  
نمایگی نایاب بر شریعتی است؛ پیامی که جوهرش، میتواند در تمام طول  
تاریخ، ادامه پابند،  
و هنگامیکه او آمد  
این عصا و کوله بار و چاروق های مرا به وی بسیار  
و به وی بگو که من چهل سال بیش  
این عصارا به دست گرفتم  
این چاروق را به پا کردم  
و این کوله بار را بر دوش گرفتم و برآه افتادم  
چهل سال خستگی نایاب بر و تشه و عاشق  
به رفتن ادامه دادم  
اگون راه را تا بدینجا آمده ام  
و تو پسرم، اینک  
عصایم را بدهست گیر  
کوله بارم را بر پشت نه  
و این راه را  
از اینجا که من ماندم، ادامه بده  
و تویز در پایان زندگی خویش به . . .

الذین یبلغون رسالت الله و یخووه و لا یخشون احدا "الله و  
کفی بالله حبیبا" درود بر شریعتی، استاد قهرمان و معلم شهید .

## سخنران چهارم - آقای دکتر کاظم سامی

بنام خدا و بنام مردم - برادر مجاهدم، سخنانش را با یک شعر به پایان برد، بگذارید، من سخنم را با یک شعر آغاز کنم، چرا که برادر مجاهد شهیدم، دکتر شریعتی، شعر را دوست میداشت و گاه خودش نیز شعری نوشته گو این که در خط نوشته ای بنام وصیت خواسته است که همه شعرهای او را بسوزانند، اما با علاقه ایکه من در او، نسبت به شعرو شعر گونه هابی که امروز رایج است ولی از آنها مفاهیم و معنای انقلابی وجود دارد، سراغ دارم . بگذارید سخن را با شعری برای او که همینجا پیدا کردم و در دست پسر برومند اوست آغاز کنیم :

صدایم را از زینبیه بشنو ...

صدایم را از زینبیه بشنو ...

ای که در خفقان پولادین کویر سکوت

آواز الماس وارت را بر سینه تیره

آن شب دیجور کشیدی

و خراشی ... که ته، شکافی ... و

شفق بدミد .

ای که در زینبیه آرام شدی

ای عصیان تمام که در ایمان مطلق بودی

.... آنها که رفتند . کاری حسینی کردند ،

و تو که مانده بودی ،

کاری زینبی را حسین وار انجام دادی

و اما حال از زینبیه بگو ...

برای ما که پریزد را در عاشورای ذبح کردیم

برای ما بگو ... حال چه باید کرد ؟ ...

صدایم را از زینبیه بشنو ... !

ای که از مزینان دمیدی و در زینبیه غروب کردی

فرشیان ... این انتها کویر ...

که سکوت بود و سکوت

که ... ناگهان خروس بی محل ، این آشفته بال و پر خونین

زبان سرخش در کام کف آلودش جنبید و خواند ... ۱۱۰۰

خروس میخواند ... ؟ ...

این خروس کیست که در دل سنگی این شب ظلم رسم خواندن نمیداند ... ؟

مگر سحر شده است ؟ ...

شب زنده داران نصر کردند که صبح دمیده .....  
ولیکن ، کلاغان ، این حامیان سیاهی شب ، منقار بر فرقش کوپیدند  
که ..... سحر دور است و اکنون  
شب است و سنگین شبی ، .....  
که ما پرده رخیم شب را همی می بافیم ، تا سر رشته صبح گم شود .  
ولی خروس ...  
نه ... سر سبز داشت را که بر باد دهدونه ... سر سبز  
که پر باد شود  
روئین تن بود ... روئین تن  
و با صدای خون بارش ، بر صفحه شب خون پاشید ،  
که صبح مرا از دل شب بیرون کشد ، که زمان فارغ شدن بود  
که شب آبستن از روز بود ...  
صبح شد ... ولی بی او ...  
که خروس را یک دشمن نبود !!  
گرگ بود ، روباء بود ... و خان محل هم ...  
صدایم را از زینبیه بشنو ...  
که امروز بعد از تو باید ،  
علی وار درد کشید و علی وار سخن گفت و

ای که همچون کرگدن تنهای سفر کردی ...

بی ترس موج ، مشتاق درد ....

و شب بر بالای سرت ایستاده بود و دشت در زیر پایت گسترده و راه در

برابر ، و چشم برآه هر قدمت " و تو چشم دوخته میرفتی و میرفتی ...

ابودر وار ، چه میگوییم ، علی وار ....

و رفتی و هجرت یا گریز از مرز بدنامی ،

.... و از زندان سکندر پریدی

و هجرت از فنا به جاودان ....

و باز ماماندیم و شهر پر طیش ...

و اکنون ای مهاجر زمان ،

ای که هاجروار هجرت کردی ...

روز هجرت مارک ...

صدایم را از زینبیه بشنو ...

ای فریاد زمان ما ....

که تو آنقدر بزرگی که حضورت را دشمنانت هنوز احساس میکنند

که تو آنقدر بزرگی که حضورت را دشمنانت هنوز احساس میکنند

و با نام علی ... علی را لوث میکنند .

که تو سعیل زمانی

اکنون از زینبیه نگاه کن .

سنگر ... چرا که نگاه تو زمان و مکان نمی شناخت

بنگر ... بلندی عظیم و پروقار فریادت را

تجسم سخنات را ...

انسان ایده آلت را ...

امام امتحان را ...

در قامت رشید "روح خدا"

بعد از سخنان مجاهد سترگ، طالقانی و استاد بزرگ من و ما، شریعتی، و سخنان برادر مجاهدم در باره ویژگیهای شخصیت برادر شهیدمان، دکتر شریعتی، و بعد از خستگی شما در این مدت توقف، در این خانه، دانش، جایی برای صحبت باقی نیست. بخصوص که من در مقدمه، صحبت برادر مجاهد دیگری صحبت میکنم که حق صحبت با او خواهد بود، من را خواهید بخشید اگر کوتاه به شما تصدیع میدهم و اصلاً "دیگر جای صحبتی نیست". صحبت از شخصیت دکتر شریعتی بطور مجرد، از نظر من و از نظر خود او، که هر وقت راجع به شخصیتها و قهرمانها و مجاهدان صحبت میکرد، بطور مجرد مطرح نیست. اصلاً دکتر شریعتی بعنوان یک شخص و یک شخصیت مطرح نیست. دکتر شریعتی در مكتب مطرح است، دکتر شریعتی، آنطور که بـما آموخت و آنطوریکه در مسیر گفته ها و نوشته های او پیدا کرده اید و پیدا کرده ایم همیشه قهرمانان را در قالب مكتب و ایدئولوژی به ما معرفی کرده است، او اصولاً "نمونه سازی و نمونه پردازی و ساختن انسانهای نمونه را از ویژگیهای مكتب و از اختصاصات شیعه میداندو بهمین علت هر وقت

صحبت از مکتب و معرفی مذهب بود، یکی از راههایی را که برای شناخت  
مکتب و مذهب، همیشه راهنمایی میکرد، معرفی کردن الگوها و نمونههای  
است که در مکتب پرورش یافته باشند. اصولاً "تا آنجا که من با او آشنا  
بودم، راه اساسی، برای شناخت مکتب را از راه شناخت دست پروردگان  
مکتب میدانست و چقدر درست، چون تبیین مکاتب و توضیح و شناخت  
مکاتب از طریق کتابها و نوشته‌ها و معرفی‌های ذهنی، همیشه امری  
ذهنی است. ادعا در طول تاریخ بسیار بوده است اما وقتی مکاتب،  
ذهنیت‌شان را در قالب وجودی قهرمانان نشان میدهند و نمونه‌ها را به  
و دین پیوسته دو دشمن مبارز یکدیگر بوده‌اند: این حرف خیلی عجیب  
است زیرا که علم در ابتدا چیزی جز اسباب کار دین نبود و قرن‌های متعددی  
جامعه معرفی میکنند و شخصیت‌ها و قهرمانها را میسازند، آنجا دیگر ادعا  
نیست، آنجا عینیت است، آنجا مسئله ابرکتیو است، میشود دید و گفت  
که این مکتب و این ایدئولوژی، این نمونه‌ها را ساخته است. من به  
شخصیت دکتر شریعتی همیشه چنین نگاه کرده‌ام. دکتر شریعتی، نمونه  
و الگوی انسان در اسلام است، او خود به تحقیق مبارز، مجاهد قهرمان  
و انسان ساخته مکتب و ایدئولوژی اسلام بود و بنابراین هر گاه میخواهیم  
شریعتی را بشناسیم، بهتر است خود مکتب را بشناسیم یا هر گاه که میخواهیم  
مکتب را بشناسیم، بهتر است شریعتی و شریعتی‌ها را بشناسیم اینجاست  
که مسئله شخصیت شریعتی بعنوان یک موجود قابل بحث در مکتب و نمونه  
و الگو مطرح است. شریعتی کیست؟ شریعتی کسی است که در تجدید بنای

اسلام و در تاریخ رنسانس، جای مشخصی دارد و ستاره، درخشنان این مسیر تاریخی تجدید حیات و تجدید بنای اسلامی است. او معتقد بود تا اسلام در پوسته‌های جامد موروثی، بی مسئولیت و مثل هر عقیده بیگر به شکل فردیش مطرح بشود، دشمن نخواهد داشت، اصلاً "خطری ندارد، اما وقتی مذهب بشکل راستین همراه با تعهد و مسئولیت، بشکل یک موج، بشکل یک دعوت، بشکل یک رسالت، بشکل یک نهضت با مسئولیت و بصورت ساختن، بصورت عامل رفتن انسان و جذب یک نسل مطرح بشود، دشمن پیدا میکند. شریعتی کسی بود که این مذهبی را که در برابر دشمنان را مشخص میکرد بما معرفی کرد، مذهبی "میانه، میدان"، امة وسطرا را.

حالا که امة وسطرا را به میان کشیدیم، اجازه بدھید این را عرض بکنم با استفاده از تعلیمات مکتبی که عمیقاً "به آن عشق می‌ورزید و ایمان داشت یا همیشه آزاد فکر بود، همیشه به آزادی اندیشه احترام می‌گذاشت.

وقتی که با ما در مدرسه و در مکتب پدر بزرگش، درس میخواند وقتی به امة وسطرا میرسد، سالهایی را میگوییم که در مشهد سلسله مقالات مکتب را در روزنامهٔ محل شهرما مینوشت، تفسیرش همان بود که ظاهراً "وقتی آدم به امة وسطرا، در قرآن بر میخورد، بفکرش میآید که این امتی است که از نظر جغرافیایی و موقعیت سیاسی مثل بندی در میان کره زمین هست همینطور تا حالا هم وقتی روی نقشه نگاه می‌کنیم، کشورهای اسلامی دارای یک چنین موقعیتی هستند بنابراین پس تبیین امة وسطرا یعنی امتی که وسط زمین

قرار گرفته.